

Heaven Official's Blessing

نوشته: موشیانگ تونگشیو

مترجم: دختری با ماسک شیشه‌ای

لطفا این ترجمه رو هیچ جای دیگه ای کپی نکنید و تنها از همین آدرس ها اون رو دریافت کنید.

myanim.es.irسایت

myAnimes@

این اثر متعلق به مای انیمه است به عنوان مترجم، مجوز پخش یا کپی یا انتشار و چاپ کتاب رو بدون اجازه خودم نمیدم... لطفا رعایت کنید! خرید این کتاب مدرکی برای استفاده های نامشروع شما نیست!

Heaven Official's Blessing

کتاب سوم- مسیر نامحدود

✿ آرک روح جنینی فصلهای 89 تا 100

✿ آرک آب سیاه فصلهای 101 تا 126

✿ آرک کوه تونگلو فصلهای 127 تا 180

میتونین برای دیدن کارهای بعدی مترجم و
اطلاع از برنامه ترجمه ها به کانال لوتوس سفید ملحق شید .

https://t.me/lotus_sefid



صدایی مردانه اما خارجی بود. هرچند شیه لیان میدانست که در آن سمت صدایش شنیده نمیشود ولی هنوز هم با صدای آرامی سخن میگفت: «یه نفر اینجاست ولی نمیدونم میخواد بلایی سر ژنرال پی بیاره یا نه؟! باید هر چی زودتر جاشونو پیدا کنیم!»

آندو در آن سمت انگار از دیدن شخص تازه وارد حیرت زده شده بودند لحظاتی طول کشید تا پی مینگ بتواند حرف بزند: «میشه بپرسم این ارباب کی هستن؟ حالا که اینجا هستین بهتر نیست صورتتون رو نشون بدین؟!»

صدا گفت: «اونی که باید به این سوال جواب بده تویی!»

لینگون گفت: «اون با تو کینه داره شاید اینم یه شبخ زن دیگه اس که تو زندگیشو خراب کردی؟!»

«چشماتو باز کردی می بینی و چرت و پرت میگی؟ آخه واسه چی تو...اصلا ...کدوم بخش ظاهر این ... یاروشبيه زنای شبخه؟! بعدشم اون فقط منو نگرفته از کجا معلوم با تو کینه نداشته باشه?!»

لینگون گفت: «بی خیالش حالا لازم نیست همدیگه رو متهم کنیم بهتره باهم دیگه به این مانع غلبه کنیم ... اصلا شاید از هردومون کینه داره! تو کسی مثل اون رو یادت میاد؟!»

پی مینگ گفت: «نه به اون صورت....یجورایی زیادن!»

بنظر میرسد مرد به آنها نزدیک میشود زیرا صدایش بلند تر شده بود ولی چیز

عجیب این بود که صدای قدم‌هایش شنیده نمیشد. در عوض صدای تپ تپ
های عجیبی به گوش میرسید. با شکوه و شکایت گفت: «هر دوی شما بی شرم
و حیا هستین...دارین جلوی من با هم لاس میزنین؟!»

بنظر میرسد لحن صدایش و حالت گفتارش چیزی را درباره اش آشکار نمود.
پس از کمی سکوت لینگون گفت: «تو...جینگون ژنجون هستی؟!»

صدا جوابی نداد. بنظر میرسید پی مینگ هم کمی شوکه شده است: «جینگون
ژنجون؟ امکان نداره!! جینگون ژنجون هیچ وقت عادت داشته بی ادبانه حرف
بزنه؟!»

لینگون همف کنان گفت: «اون همیشه همینطوری بود جلوی بقیه یه ماسک
میزد جلوی من یه ماسک دیگه!!! معلومه که تو نمیشناسیش!»

در آن سمت شیه لیان با ابروهایی درهم و اخم کنان گفت: «جینگون ژنجون؟!»
بنظر میرسد یک آشنایی دور با این نام دارد اما چندان مطمئن نبود. بنظر میرسید
او نیز یک خدای غیر نظامی بود ولی اغلب این خدایان کلماتی نظیر «ادیب»،
«محترم»، «آرام» در عناوینشان داشتند. بعد پی سو با صدای آرامی گفت: «
جینگون ژنجون-خدای غیر نظامی-شماره-یک-سابقه! اون-اولین بار-لینگون
ژنجون رو-در آسمان-منسوب-کرد!»

با شنیدن این سخنان شیه لیان بالاخره بیاد آورد. اولین باری که او عروج کرده
بود لینگون هنوز یک خدای غیرنظامی کوچک در بارگاه پایین بود. خدای برتر

غیرنظامی او نبود بلکه کس دیگری بود. آن خدای غیر نظامی جینگون ژنجون بود!

هرچند خدای جینگون از مدتهای پیش رو به انحطاط رفت. حتی در هشتصد مایلی نیز یکی از معابدش دیده نمیشد. شیه لیان با شگفتی گفت: «پس حالا که همه همدیگه رو میشناسن ... چرا ما نمیتونیم در صلح با هم حرف بزنیم؟ حتما باید بجای حرف زدن بجنگیم و کله همو بترکونیم!؟»

هرچند هواچنگ گفت: «اصلا چون همه همدیگه رو میشناسن این اتفاق میفته!» همین که این سخنان از دهانش خارج شد. جینگون دوباره به سخن درآمد بنظر میرسید حالا که هویتش آشکار شده بود او قدم به جلو نهاده است لحنش را تغییر داد و صدایش حالتی مودبانه گرفت فقط حرفهایش هنوز هم مانند سوزن تیز بودند.

«نانگونگ، از اینکه برترین خدای غیر نظامی بارگاه بهشت هستی راضی؟ چرا حرفه ات رو نابود کردی و سمت اینجا فراری شدی؟!»

پی مینگ دوباره وسط حرفها پرسید: «دیدی؟ با تو کینه داره!!! منم بخاطر تو اسیر شدم!»

هرچند جینگون گفت: «ژنرال پی، فکر نکن چون من میخوام از نانگونگ انتقام بگیرم تو میتونی قسر در بری!! این هرزه آشغال پیروان معبد جینگون من رو آزار داد و بهشون توهین کرد، مخفیانه به معابد من بی حرمتی میکرد و اونها رو

میسوزوند! فکر کردی نمیدونم کی همه خدایان جنگ رو بهش قرض داد تا اینکارا رو بکنه؟!»

« »

جینگون ادامه داد: «تو هم نخند نانگونگ، فکرشو بکن اون زمان من از روی دلسوزی و بخاطر استعدادت تو رو منصوب کردم اما اینطوری جواب من رو دادی؟ دختره کینه توز ناسپاس؟! من سالهای ساله که بخاطر این روز منتظر موندم!»

شیه لیان دستش را روی پیشانی خود نهاده و در دل اندیشید: «اسم سه غده واقعا که برازنده اینهاست! یکی از یکی بدتره!»

اما در نهایت شگفتی لینگون به آسانی جواب داد: «جینگون ژنجون، الان جز ما هیچ کسی اینجا نیست و فقط شما داری حرف میزنی! خب چرا هنوزم ادا در میاری؟ تو واقعا منو منصوب کردی فقط چون واسه استعدادم دلت سوخت؟! خب بگو چرا منو منصوب کردی؟ و بگو بعدش چطوری باهام رفتار میکردی؟ شاید بقیه ندونن ولی من خوب از شخصیت تو خبر دارم!»

هر چه شیه لیان بیشتر گوش میداد کنجکاو تر میشد: «چه اتفاقی بین لینگون و جینگون ژنجون افتاده؟ ژنرال پی کوچیک، تو داستان پشت این ماجرا رو میدونی؟!»

پی هم بدقت گوش میداد و گفت: «من-متاسفم-اون موقع-من هنوز-عروج

نکرده -بودم پس نمیدونم!»

شیه لیان با ناراحتی فکر کرد افکارش ناقص ماندند و او نمیتوانست همه ماجرا را بفهمد در این حین هواچنگ گفت: «گاگا، نمیخواه از کسی بپرسی فقط از من بپرس!»

شیه لیان با حیرت گفت: «سان لانگ، تو داستان رسوایی های گذشته خدایان بهشت رو هم میدونی؟!»

معلوم شد که این تنها تصور او نبوده است وقتی پای تاریخ مرموز و شایعات پشت سر خدایان آسمانی در بارگاه بهشت وسط میرسید هواچنگ مطالعاتش را بسیار خوب انجام داده بود. او سرش را تکان داد و هر آنچه میدانست را به شیه لیان گفت.

لینگون و جینگون هر دو خدایان غیر نظامی متولد شده از پادشاهی ژولی بودند. جینگون چندین قرن از لینگون بزرگتر بود و پایه های قدرت خداگونه اش در پادشاهی مستحکم بود. اوایل هر دو مسیرشان یکی بود. هرچند در آن سالی که پادشاهی ژولی مراسمی برای احترام و سپاسگزاری و پرستش خدایان غیر نظامی بر گزار کرده بودند. به عنوان بخشی از مراسم رقابتی رخ می داد.

پادشاهی ژولی موضوع قرار میگرفت و آزادانه درباره اش حرف میزدند. دانشجویان مقالات بی نام می نوشتند و آنها را بر در بزرگترین معبد خدای غیر جنگ در پادشاهی آویزان میکردند. در آن زمان آنجا کاخ جینگون بود—آنجا

مقالات توسط مردم قضاوت میشد.بهترین انتخاب شده و برنده را اعلام مینمودند.

به طور اتفاقی جینگون ژنجون نیز در همان زمان به زمین آمد و در یک حالت آنی، فکر کرد تغییر شکل دادن به صورت یک دانشمند و شرکت در مسابقه کار جالبی است. در یک حرکت سریع، مدحی مغرورانه و برازنده درباره شکوه پادشاهی ژولی سرود. اعتماد زیادی داشت که کار او در میان جمع برترین خواهد شد. تصور میکرد نتایج مسابقه آشکار شده و او مقام اول را کسب میکند.

اگر در آن موقعیت حساس شکل واقعی خودش را نشان میداد و حجاب از چهره کنار میزد و نشان میداد که او تجسم جینگون ژنجون است نامش به زیبایی برای نسلها در میان بشر می چرخید. اگر همه چیز واقعا اینطور پیش میرفت واقعا که پایان خوشی بود ولی در نهایت شگفتی اتفاقی ناخوشایند رخ داد.

پس از پایان مراسم و رتبه بندی ها آشکار شد برنده برتر سراینده «بزم ژولی» نبود بلکه به متن سیاسی-انتقادی «ضد ژولی» رسید!! خب این رخداد تا حدی زشت و ناخوشایند بود اما از دید مردم به نظر جالب توجه میرسید.

شیه لیان پرسید: «سان لانگ تو اون -ضد ژولی- رو خوندی؟!»

هواچنگ گفت: «یه نگاهی بهش انداختم ... گااا اگه میخوای بخونیش ... یه موقع دیگه برات یه تصنیف واست میخونم!!»

شیه لیان با عجله گفت: «نه مشکلی نیست ولی چیزیکه تونسته جینگون ژنجون رو شکست بده که به آسمان عروج کرده تصور میکنم باید یه چیز خیلی خوبی باشه!»

هواچنگ گفت: «بدک نیست ولی اونقدرها هم شگفت انگیز نیست! فقط اینکه اون موقع موقعیت سیاسی توی ژولی خیلی خوب نبوده و مردم همش شکایت میکردن و وقتی دیدن یکی یه قطعه مطابق میلشون نوشته خوششون اومد!! بعلاوه نوشته هایی مثل - بزم ژولی - اون زمان زیاد بود و مردم از این سبک خسته شده بودن طبیعتاً توی نبرد بین این دو تا - ضد ژولی - برنده میشد!»

شیه لیان به آرامی تایید کرد: «توی ادبیات چیزی به اسم برترین وجود نداره ... این چیزیه که میگن! همچین چیزی واقعا مهم نیست حتی اگر از لحاظ مفهوم یکی نباشن!»

هواچنگ گفت: «درسته! جینگون هم اول اینطور فکر میکرد!»

مردم ژولی همه جا را به دنبال نویسنده «ضد ژولی» گشتند ولی هیچ کسی نتوانست خودش را معرفی کند اصلاً چه کسی میتواند مدعی نوشتن چنین چیزی باشد؟! آنان که حرص شهرت داشتند و به دروغ جلو می آمدند سریع لو میرفتند خیلی زود افسران که این را فهمیدند آن نوشته دارای مقام اول را حذف کردند.

جینگون از نتیجه بدست آمده راضی نبود و به آن بی توجهی کرد. چند ماه بعد

کاملاً همه چیز را از یاد برد. فقط موضوع غم انگیز این بود که تنها مدت کوتاهی بعد از این ماجرا خبرهای ناگواری در بارگاه بهشت و بین خدایان غیر نظامی پیچید. آن کسی که قصیده «ضد ژولی» را نوشته بود و در مراسم خدای غیر نظامی ژولی رتبه اول را کسب نمود کشف شد. او را توقیف نموده و به زندان انداختند.

این شخص، زن جوانی بود که در خیابان کفش میفروخت!

چطور همچین چیزی ممکن بود؟ قابل قبول نیست!

شیه لیان با حیرت گفت: «ی-یه کفش فروش؟!»

هواچنگ گفت: «بله، اون نانگونگ جیه اس وقتی هنوز فانی بود!»

پس بی دلیل نبود که مردم وقتی نام کاخ لینگون را میشنیدند زیر لب عبارت «کاخ کفشهای فرسوده» را میگفتند. از آنجا که شیه لیان فکر میکرد حق بررسی تا عمق ماجرا را ندارد هرگز نفهمید این عبارت از کجا آمده است. طبیعتاً هیچ کس نمیتوانست ارتباطی میان «ضد ژولی» و بانوی کفش فروش پیدا کند. هرچند آن دختر همیشه به همه کمک میکرد تا نامه هایشان را بنویسند یا برای درآمد بیشتر غزل می نوشت ولی یک روز، یکی از مشتریان دست خط او را شناخت و فهمید او کسی است که آن قصیده رتبه اول را نوشته پس گزارشش را دادند و بدین صورت او دستگیر شده بود.

پس از فهمیدن ماجرا، جینگون ژنجون چرخی به قلم خود داد و این دختر را

با نام نانگونگ جیه در آسمان ها منصوب نمود. باید دانسته شود که در آن زمان، بانوهای آسمانی تعدادشان بسیار کم بود. تعداد زیادی از خدایانی آسمانی زن پیدا نمیشد ولی بیشترشان کنترل کننده گلها و گیاهان و هنر دستی و قلابدوزی و رقص و آواز یا دیگر مهارت های این چینی بودند.

حتی وقتی نوبت جانشینان خدایان میشد هیچ کس نمیخواست یک زن را به سمت جانشینی خود در بارگاه پایین منصوب کند. تعداد الهه های آسمانی بسیار کم بود. کاخ های خدایان زن همه سرشار زیبایی بودند اما آنان چیزی را که به ادبیات ربط داشته باشد کنترل نمیکردند آنها کم و بیش روح های مهربانی بودند که جوهر را می ساییدند و کاغذها را آماده میکردند آنان خدایان آسمانی فرض نمیشدند بلکه فقط چیزهایی ارزشمند بودند.

این حرکت جینگون ژنجون، میلش برای ستایش استعدادها، در میان خدایان غیر نظامی موجی از تشویق براه انداخت. همه میگفتند این دختر بسیار خوش اقبال است که به کسی مانند جینگون ژنجون برخورد نموده که چشمانی تیزبین را داراست. آن دختر نه تنها از مجازات زندان رهایی یافت توانست ققنوسی شود و بر روی نوک درخت سرنوشت بنشیند! آه چه داستان زیبایی!!

هرچند در این لحظه مشخص، شخصیت های اصلی این داستان زیبا مانند استخوان در گلوی هم گیر کرده بودند. در آنسو جینگون گفت: «من خیلی بهت احترام میزاشتم و برای همین ازت کار میکشیدم ولی تو جوری وانمود میکردی انگار نیت پلیدی دارم!»

لینگون شخصیتی داشت که همیشه با دیگران مودبانه رفتار میکرد هرگز به کسی توهین نمیکرد یا متلک نمیگفت اما اکنون در صدایش تمسخر موج میزد: «خواهش میکنم حالا نمیخواه دوره بیفتی و به همه بگی چقدر بهم احترام میداشتی اگه واقعا اینطوری بودی وادارم نمیکردی برای تمام کسانی که توی اون کاخ میومدن سالهای سال چای و آب بیارم میزها رو پاک کنم صدها مایل برم تا بتونم مجموعه طومارهای شعر رو بیار ... توی همه تعطیلاتم هم واسه همه خدایان مد نظر تو کادو رو ببرم!»

شیه لیان شگفت زده شد. واقعا بنظر میرسید ماجرا به همین شکل بوده است. وقتی او اولین بار عروج کرد هر بار لینگون را میدید او درحال رساندن پیغامی بود. این دقیقا بخاطر این بود که او را دائم در حال رفت و آمد میدید شیه لیان به سختی میتوانست او را بیاد بیاورد.

جینگون در جواب گفت: «ولی آخرش بهت برخورد که من حاضر نشدم بهت ارتقا بدم ولی چرا فکر نمیکنی برای چی اینکارو نمیکردم!؟»

لینگون گفت: «چرا؟ منم میخوام بدونم چرا ولی وقتی فانی بودم زمان داشتم و با آسودگی خیال میخوندم و مینوشتم ... حتی وقتی توی زندان بودم حداقل میتونستم زل بزنم به دیوار و افکارمو داشته باشم ... بعد از اینکه منصوب شدم روزی نبود که برای تو حمالی نکنم و هی زانو زدم و کاراتو انجام دادم! اگه میخواستی شکنجه م کنی واقعا ایده خوبی بود!»

جینگون گفت: «نانگونگ!!! تو حتی الانم حاضر نیستی به اشتباهاتت اعتراف کنی؟!»

لینگون جواب داد: «و من چه اشتباهی مرتکب شدم؟!»

جینگون بیان کرد: «میخواهی بگی همش تقصیر منه؟ کارایی که من وادارت می‌کردم انجام بدی واسه خوبی خودت بود! اگه حتی نتونی به همچین چیزای کوچیکی بررسی دیگه چه حقی داری که بخوای کارای مهمترو انجام بدی؟ من بهت فرصت دادم تهذیبگری کنی و ذهنت رو پرورش بدی ... این تویی که کفایت نداری ولی جرات میکنی منو بخاطر ترفیع ندادن بهت سرزنش کنی؟! خودت رو خیلی دست بالا میگیری ولی بهر حال تو یه زنی و نمیتونی به اون بلندی بررسی!! مجبوری به این حقیقت اعتراف کنی!»

لینگون با صدای بلندی خندید بنظر میرسید خشمگین باشد و صدایش را پایین آورد: «خیلی خوبه! تو گفتی من نمیتونم به اون بلندی برسم پس بزار من ازت بپرسم ... برتری کاخ جینگون اون زمانی که تو اوج بود هیچ وقت به حد پایه کاخ لینگون من رسید؟»

شیه لیان میتوانست بهم آمیختن گذشته آنها را ببیند و اینکه خشم و عصبانیتشان هر بار بیشتر میشد. او پیش خود فکر میکرد دیگر نمیشود اینها را از حرف زدن بازداشت پس باید از روشی خشن تر استفاده میکرد. با مشتی قدرتمند به زمین

کوبید. همراه با صدای ضربه بلندی در یک آن چیزی شبیه دهانه آتشفشان در محلی که او وسطش قرار گرفته بود ایجاد شد. شدت مشت او زیاد بود.

هواچنگ سریع فهمید او قصد چه کاری را دارد پس با ناله گفت: «گاگا!!»

شیه لیان گرد و خاک روی دستانش را در هوا پاک کرد و چند باری به سرفه افتاد: «این راه مستقیمه! من به اینجا رسیدگی میکنم...سان لانگ تو و ژنرال پی کوچیک برین اون گوشه بشینین!»

ابتدا او میخواست هواچنگ و پی-سو مسیرهای دیگری را امتحان کنند ولی با توجه به وضعیت حال حاضرشان آنها در شرایط مناسبی قرار نداشتند اما با اینجا هواچنگ به او گوش میداد او مطیعانه به گوشه ای رفت و نشست. او مسیری مخالف جایی که شیه لیان نشان داده بود را انتخاب کرد ، ا-مینگ را احضار نمود و تیغه اش را در زمین فرو نمود.

این ضربه و مشت شیه لیان هر دو یک تاثیر مشابه را ایجاد کردند آندو پشت سر هم صداهایی بلند و گوشخراش راه انداخته بودند آنان از همدیگر دور تر و دورتر میشدند پس از چند ضربه شیه لیان متوقف شد تا گوش بدهد ولی لینگون و پی مینگ هیچ واکنشی نداشتند انگار اصلا صدای انفجارهایی که او ایجاد میکرد را نمی شنیدند.

جینگون چنان به نظر میرسید که انگار لینگون زخم زبانی کاری به او زده بود زیرا ماسک دورغین ادیبانه اش را پاره کرد و از همان لحنی استفاده کرد که در

ابتدا آندو را *آشغالهای لعنتی* خوانده بود و به تلخی گفت: «نانگونگ جیه، واسه من با دمت بازی نکن انگاری برنده شدی!!! اگه به خاطر من نبود که تو رو در آسمان ها منصوب کردم کسی چه میدونه توی اون زندان چقدر بچه بی پدر پس مینداختی!!!»

این حرفها آنقدر رکیک بودند که شیه لیان یک لحظه دستش لغزید حتی پی مینگ نیز دیگر نمیتوانست گوش بدهد: «تو یه زمانی خدای ادب بودی چطور میتونی اینقدر بی شخصیت باشی؟!»

جینگون با فحاشی گفت: «که اینطور نانگونگ... می بینم معشوقه ات خوب ازت حمایت میکنه!!! تو کی هستی ژنرال پی که به من تهمت بی شخصیتی میزنی؟!»

لینگون در جوابش گفت: «تو ذهنت کسی مونده که معشوقه من نباشه؟ میخوای انتقام بگیری؟ باشه بیا از انتقام بگیریم!!!»

شیه لیان که اکنون میتوانست در فاصله مشخصی از زمین بپرد ضربه دیگری به زمین کوبید. اینبار شیه لیان از طریق پروانه نقره ای فهمید که جینگون صدا را شنیده است: «اون صدای چی بود؟!»

قلب شیه لیان تند می تپید، این درست ترین مسیر بود!

لینگون و پی مینگ نیز صدا را شنیدند.

پی مینگ با تردید و شگفتی گفت: «کسی اون بالا داره جنگ میکنه؟!»

شیه لیان چند متر دیگر هم حرکت نموده و ضربه رعد آسای دیگری به آن نقطه کوبید. پی مینگ گفت: « الان نزدیک تر شده!! عجب ضربه قدرتمندی از بالا میاد!!»

/اینجاست!

شیه لیان دیگر مشت نکوبید بلکه فانگشین را بیرون کشیده و آن را در زمین فرو برد.

هاله شمشیر به همه جا ساطع شد. زمین به سر و صدا درآمد و همه چیز فرو رفت. خیلی زود او به درون غار زیرزمینی سردی افتاد. شیه لیان در دل دعا میکرد لینگون یا پی مینگ را له نکند سپس گرد و خاکی که رویش نشسته بود را پاک کرد و روی پا برخاست درحالیکه شمشیرش را محکم در دست گرفته بود چرخید.

او گفت: « جینگ.....»

لحظه ای که آن شخص « جینگون ژنجون» را در برابر خود دید نتوانست جلوی گرد شدن چشمانش را بگیرد.....